

مکاسب محرمة / خلق لحيه

بسم الله الرحمن الرحيم

ادله حرمت خلق لحيه

بحث در خلق لحيه بود که بعد از بيان مقدماتی در موضوع به ادله ای که برای حرمت خلق لحيه اقامه شده است پرداختیم.

اولین دليل: آیه ۱۱۹ سوره نساء

اولین دليل آیه شریفه سوره نساء بود که در قصه شیطان و گفتگویی که با خداوند داشت چنین گفت که « وَ لَأْمُرَنَّهُمْ فَلْيَغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ ». که شیطان می گوید که من مردم را و اوا می دارم که خلق و خلقت خدا را تغییر دهند و دگرگون کنند در این آیه شریفه چهار پنج مطلب دیروز عرض کردیم که ملاحظه کردید.

مفهوم « خَلَقَ »

به این نکته ششم در آیه می رسم که مربوط به بحث ما هم است این است که مقصود از « خَلَقَ » در آیه چیست؟ بحث ششم این است که مقصود از این « خَلَقَ » در این آیه شریفه چیست؟ از یک جهت نکاتی در خلق قبلاً گفتیم ولی نکته ششم این سؤال است که مقصود از « خَلَقَ » مطلق خلق است یا خلق خاصی است این آن نکته بزنگاه بحث است.

الف. خَلَقَ مطلق

در اینجا احتمالاتی در این امر وجود دارد یک احتمال این است که کسی بگوید مقصود از خلق در اینجا مطلق خلق است به اطلاقش کسی تمایل پیدا کند که این احتمال مبنای استدلال این آیه برای بحث حرمت خلق لحيه است بنابراین احتمال خلق هر نوع آفرینشی که در عالم باشد مقصود است و کیفیت خلق خدا را تغییر دادن امر محرم می شود بنابراین احتمال اول هر دستکاری در خلقت که آن حال طبیعی خلقت است می شود مأمور به شیطان و محرم، این یک احتمال است که یکی از چیزها هم همان لحيه برای مرد است که در خلقت الهی خداوند لحيه را قرار داده و کسی بخواهد آن را تغییر دهد و لحيه را بردارد و خلق کند و بترشد این تغییر در خلقت است و امر محرمی است. این یک احتمال است که مقصود از خلق که همان خلق طبیعی الهی طبق آنچه که دیروز تفسیر کردیم مقصود از « خَلَقَ » مطلق خلق است هر نوع آفرینشی که به صورت طبیعی در نظام خلقت وجود دارد و هر

شکلی از خلقت که در عالم است تغییر دادنش امر حرام است و مأمور به شیطان است. این یک احتمال است که این احتمال مبنای استدلال است.

ب. خلقت فطرت انسانی

احتمال دوم این است که « خَلَقَ » در اینجا مطلق نباشد و مقصود خلق خاصی از عالم باشد نه هر خلقی که این خلق خاص هم اینطور که گفته شده گفته اند که مقصود همان خلقت فطرت انسانی و آدمی است که « فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. » هم انجا هم قرآن این فطرت را به خلقت الهی تعبیر کرده و اینکه این تبدیل پذیر نیست و نباید آن را تبدیل کرد. و مقصود از این نه نوع خاص از خلقت است و نه مطلق خلق است.

که اگر دومی را بپذیریم تبعاً این آیه با بحث ما ارتباطی ندارد و فقط اشاره به این دارد که شیطان مردم را وادار دارد که در فطرت تصرف کنند و فطرت الهی را زیر و رو کنند و تغییری در آن ایجاد کنند. این احتمال دوم است که بنابر احتمال دوم آیه با این مباحث ارتباطی نخواهد داشت و از دایره بحث ما به طور کلی بیرون می رود. این دو احتمالی است که در این آیه است.

مفهوم « وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ. »

و بحث در آیه شریفه بحث مهمی است که شیطان که گفت « وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ. » مقصود چیست؟ قبل از اینکه به این بپردازم یک جمله معترضه ای در آیه فطرت عرض کنم « فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ. » این بحث ششم در آیه است که مقصود از خلق در این آیه مطلق « خَلَقَ » است یا خلق خاص فطرت انسانی است که اگر احتمال اول باشد می شود وجوه داله بر حرمت خلق لویه و اگر احتمال دوم باشد از بحث خارج می شود و دقیقاً مربوط به بحث فطرت است که تصرفی که شیطان می کند به اینکه آدمها در فطرت خودشان تصرف کنند آن را زیر و رو کنند و غباری روی فطرت ایجاد کنند و امثال اینها.

تفاوت عام و مطلق

تفاوت عام و مطلق در این است که در عام ادات عموم وجود دارد و وقتی ادات عموم وجود داشته باشد عام می شود و در مطلق ادات عموم نیست و با مقدمات حکمت شمولش درست می شود. تفاوت عام و مطلق این است که دلالت عام در عموم به ادات است یک حرف یا کلمه ای است که کل است و وقتی که ادات عموم نباشد دلالت جمله یا کلمه ای به اطلاق به مقدمات حکمت است البته در این طرفش روشن است آنجایی که ادات عموم نباشد مطلق است و ما نیاز به مقدمات حکمت داریم. اما اگر ادات عموم باشد نیاز به مقدمات حکمت داریم یا نداریم در

آن اختلافی است مرحوم نائینی می فرمایند که مقدمات حکمت هم لازم داریم ولی مشهور می گویند مقدمات حکم آنجا نمی خواهد.

اطلاق در « وَ لَا مُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ »

اینجا خلق الله مطلق است. آنچه که در اینجا مطرح است این دو احتمال است. به ذهنم بود که می شود احتمالات میانه ای را پذیرفت ولی چه وجهی می توانیم به این ذکر می کنیم باید وارد بحث شویم. عمده بحث این است که اطلاق این آیه را می شود پذیرفت. اگر ما باشیم و آیه شریفه اطلاق در آیه است یا نیست این یک سؤال اصلی است و مهم است که ببینیم آیا اطلاق در آیه وجود دارد یا نه؟

نظر آقای خرازی

در این یعنی نسبت به احتمال اول که گفته می شود مطلق است می شود مناقشه کرد که اطلاق در آیه نیست کسانی گفته اند اطلاق در آیه نیست یعنی وجه اول را مورد اشکال قرار داده اند آنهایی که می گویند که ما اطلاق را در این آیه قبول نداریم دو نوع وجه یا رویکرد در نفی اطلاق در اینجا وجود دارد یک بار است که کسی اصل اقتضای اطلاق را در آیه انکار می کند. مثل اینکه در کلمات آقای خرازی در بحوث عامه اینطور آمده است ایشان می گویند اقتضای اطلاق در آیه نیست مقدمات حکمتی در آیه تام نیست تا ما یک اطلاق در این بپذیریم این یک نگاه و نوع مناقشه است که اصل مقدمات حکمت و اطلاق در این جمله شریفه « لْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » این خلق الله اطلاق ندارد.

نظر آقای خویی (ره)

بیان دوم که بیان مرحوم آقای خوئی و پاره ای از محققان است این است که خلق الله در اینجا اطلاق دارد یعنی در ساختار اولیه این جمله و آیه اطلاق در این وجود دارد ولی با قرائن خارجی و لبیه اطلاق آن قابل پذیرش و قبول نیست. در وجه اول گفته می شود که در خود آیه یک قرائنی است که مانع از انعقاد اطلاق است در وجه دوم که در کلمات آقای خوئی و محققان دیگر آمده گفته می شود که در خود آیه قرینه ای وجود ندارد بلکه یک قرینه خارجی و لبیه ای وجود دارد که مانع از انعقاد اطلاق می شود.

جمع بندی (نظر آقای اعرافی)

این دو وجهی است که اینجا وجود دارد وجه اول به این مستند است که آقای خرازی و اینها دارند که کسی که این آیه را ملاحظه کند توجه خواهد کرد به این آیه در صدر و ذیلش و مجموعه آیه را کسی ببیند متوجه می شود

که آیه در مقام مطلق تغییر خلق الله نیست بلکه آن خلق الهی که خدا روی آن عنایت دارد که تغییر نکند. و آنچه که شیطان وارد آن شود که بیاید امر کند که تغییر دهید این ورود شیطان در این موضوع و وعده عذابی که بعد داده شده و لحن نکوهش آمیزی که در آیه است اینها همه شاهد بر این است که تغییری را می خواهد بگوید و خلقی را می خواهد بگوید که امر به تغییر می کند که آن خلق را نباید تغییر داد خلقی که از ناحیه خدا عنایت است که دست نخورد و دست نخورده باقی بماند و تصرفی در آن نشود و دگرگونی در آن ایجاد نشود نه هر خلق و تغییری.

نکته دقیق اخیر عرضم این بود که وجه اول می گوید در درون خود آیه قرائنی وجود دارد که مانع از انعقاد اطلاق می شود وجه دوم می گوید در دل آیه این قرائن نیست از بیرون ما می دانیم که نباید شود. من به خاطر دقتی که در ذهنم بود تعبیرم را تغییری دادم وجه اول می گوید که قرینه داخلیه خود آیه وجود دارد وجه دوم می گوید در خود آیه قرینه لفظیه یا سیاقیه ای نیست قرینه لبیه است قرینه لبیه هم گاهی متصل است گاهی هم منفصل حساب می شود هر مقدمات حکمت را نفی می کند. در وجه اول گفته می شود این سیاق را کسی ببیند و آیه را کسی ببیند ذهنش به سمت این نمی رود که هر خلقتی را هر تغییری دادند مانعی دارد این یک وجه است که خیلی معلوم نیست تمام باشد که در خود آیه کسی که این را بخواند اگر آن ارتکاز ذهنی و فهم خارجی که ما در وجه دوم می گوییم نباشد به نظر می آید آیه اطلاق دارد ما قرینه خاصی در آیه نمی بینیم که بگوییم آیه هر نوع خلقت و هر نوع تغییری را نمی گیرد ظاهرش این است که می گیرد و خیلی وجه تامی نیست که ایشان بر آن تأکید کرده اند که اگر کسی خود آیه را ببیند و سیاق لفظی آن را ببیند ذهنش به سمت اطلاق نمی آید به نظرم این خیلی درست نیست.

عدم مطلق بودن خلق و تغییر

اما وجه دوم وجهی است که قوی است و آن است که بزرگانی فرموده اند و آقای خوئی هم تأکید کرده اند. وجه دوم می گوید مانع از انعقاد اطلاق یک قرینه لبیه و ارتکاز عقلانی است علتش هم این است که شیطان می گوید من مردم را و می دارم که خلقت خدا را تغییر دهد اگر این خلقت و تغییر هر دو اطلاق داشته باشند لازمه اش ۱۶/۵۴ تخص اکثر است ما نظمئن به اینکه این اطلاق مقصود حضرت حق نیست و نظمئن و نق بآن هذا الاطلاق غیر مقصود الله سبحانه و تعالی. برای اینکه اگر خلق و تغییر هر دو اطلاق داشته باشد معنایش این است که هر نوع دستکاری در خلقت طبیعی حال اشیاء و جابجایی حال طبیعی موجودات و مخلوقات الهی و ایجاد دگرگونی در آن حال طبیعی خلقت حرام است و یک وسوسه شیطانی دنبال آن است اگر کسی این را بخواند بپذیرد ولو اینکه آیه به لحاظ لفظی همین است ولی وقتی در دستگاه فهم عقلانی می آید قرینه قطعیه خارجیه وجود دارد که این اطلاق مقصود نیست چرا برای اینکه بخشهای زیادی از اعمال انسان و قسمت اعظمی از رفتارهای انسان که قطعاً مورد

تأیید شرع هم است تصرف در خلقت است از اینکه معادن را استخراج کند و طبیعت را تسخیر کند و آن همه صنعتی که بشر در عالم دارد در نباتات همینطور و در حیوانات و در خود انسان انواع تصرفات در اینجا وجود دارد که بخش عمده ای از آن مطمئناً حرام نیست.

« فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » اگر بخواهد مطلق باشد که هر نوع تغییری در هر جلوه ای از جلوه های خلقت الهی و در هر جایی از خلقت بخواهد حرام باشد معنایش این است که ما ۵۸ / ۱۸ تخص اکثری را اینجا بپذیریم و در حالیکه ما مطمئن هستیم که خیلی از اعمال و رفتارهای ما که موجب تغییر در خلقت الهی است منعی از آن نشده است بلکه به خیلی ها ترغیب و تأکید شده است. این قرینه خارجییه لبیه است اگر کسی بخواهد « وَ لَأْمُرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » را به عموم و اطلاقش حمل کند بگوید هر نوع خلقی آن هم هر نوع تغییری، این موجب می شود که تخص اکثری لازم شود و به دلیل اینکه این چنین تخصیصی استهجان دارد باید بگوییم از اول این « فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » یک قیدی دارد یک چیز خاصی مقصود است که چنین تخص اکثری لازمه آن نباشد. این وجه دوم است که به این شکل به نظر می آید وجه درستی است که ما نمی توانیم بگوییم آیه « وَ لَأْمُرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » هر تغییری در هر مخلوقی از مخلوقات الهی را شامل می شود اصلاً لازمه زندگی بشر و پیدایش زندگی طبیعی بشر و تمدنها و امثال اینها نوعی تغییر و دستکاری خلقت است.

البته گفتیم تغییر خلقت خودش خلقت الهی است و در منظومه خلقت خدا قرار می گیرد. منتهی دیروز گفتیم منظور از خلق در اینجا خلق طبیعی است. پس این اطلاق و شمول نمی تواند مقصود باشد. آن وجه دوم اگر تام نباشد به نظر می آید وجه درستی است. نمی شود بگوییم « فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » مطلق تغییر در مطلق خلق الهی در آیه مقصود است. این تخص اکثر می شود و با آن نظام فقهی و حقوقی که در اسلام وجود دارد جور نیست. این دو وجه است که به نظر می آید وجه دوم درست است.

فطرت مقصود از « خَلْقَ اللَّهِ »

اگر از این وجوه بگذریم آن وقت باید بگوییم در اینجا خلق خاصی مقصود است و در اینجا گفته شده است که با قرینه اینکه این « خَلْقَ اللَّهِ » در آیه فطرت به کار رفته و در آنچه هم تعبیر به خلق شده است و « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » دارد از اول مقصود از این آیه تغییر در لوازم و اقتضائات فطرت است. آن وقت این آیه جور می شود هم قرینه است برای اینکه مقصود در اینجا این است و هم اینکه تخص اکثر و مشکلاتی که به آن اشاره شد لازم نمی شود. البته با قطع نظر از قرینه لبیه و ارتکاز نمی توانیم بگوییم در جای دیگری که گفته شده « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » پس مقصود از « خَلْقَ اللَّهِ » در اینجا فقط آن است اینکه در جای دیگری هم در بحث فطرت « خَلْقَ اللَّهِ » استعمال شده این اگر ما بودیم و محذوری در اطلاق نبود اطلاق را می گرفتیم آن « خَلْقَ اللَّهِ » هم بیان یک مصداق از « خَلْقَ اللَّهِ » بود نه اینکه بگوییم فقط آن مقصود است و لذا هیچ وقت نمی تواند آن قرینه شود که مقصود در اینجا

فقط آن است. این را کسی نگفته و درست هم نیست آن بیان مصداقی از مصادیق خلق خداست. خود آیه فرموده است که « فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ». این همان است و این فطرت همان خلق خداست. فطرت چند اصطلاح دارد از جمله این دو اصطلاح را دارد. پس آیه به تنهایی قرینه نمی شود که مقصود از « خَلَقَ اللَّهُ » در اینجا فطرت است ولی با ضمیمه کردن قرینه لبیه و لزوم استهجان و تخص اکثر گفته می شود که منظور از « خَلَقَ اللَّهُ » در اینجا همان فطرت است. این آیه به تنهایی قرینه نیست فقط « خَلَقَ اللَّهُ » برایش تعبیر شده است اما اینکه « خَلَقَ اللَّهُ » بخصوص اراده شده از این استهجان به دست می آید.

جمع بندی

بنابراین استدلال به ترتیبی که آمدیم عده زیادی نظر دوم را پذیرفته اند که این آیه فقط می گوید که دستکاری در فطرت نمی شود. یک نکته ای که اینجا باید به آن توجه کنیم این است که می گوئیم که « وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » یعنی فطرت الله. این آیه با آن آیه دیگر چه جمعی می تواند داشته باشد برای اینکه اینجا یک توهم معارضة ما اینجا ممکن است تصور شود اگر ما این استدلال را پذیرفتیم و از احتمال اول و اطلاق در اینجا دست برداشتیم به خاطر لزوم تخص یص اکثر و گفتیم که مقصود از خلق الله در اینجا همان فطرت و خلقت انسانی است و خلقت روح روان آدم بر فطرت توحید است نه چیزهای دیگر، و شیطان در اینجا امر به تغییر می کند.

امکان تغییر در « خَلَقَ اللَّهُ »

اگر این راه را طی کردیم و تعیین الاحتمال الثانی آن وقت ۲۵/۴۳ ینقذ هنا سؤال آن سؤال این است که در آیه فطرت که در سوره روم آیه سی است می فرماید در آن آیه دارد که « فِطَرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ». اینجا می گوید « وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » آن لا تبدیل لخلق الله با این چه رابطه ای دارد آنجا می گوید تبدیل پذیر نیست اینجا می گوید « وَ لَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ ». که می گوید و می دارم آنهایی را که فطرت الله را تغییر دهند. خلق الله احتمال دوم شده یعنی فطرت الله. آن می گوید لا تبدیل لخلق الله این می گوید لیغیرن خلق الله. در اینجا برای پاسخ به این سؤال دو جور می شود جواب داد. یکی اینکه « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ». « در آنجا دو احتمال در بابش است: یکی اینکه نفی است یکی اینکه نفی است.

وجه اول: « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » در مقام نفی

لا تبدیل لخلق الله را اگر نفی بگیریم آن وقت توهم معارضی پیدا می شود لا تبدیل لخلق الله یعنی فطرت الهی که خلق خدا است دگرگون پذیر نیست تغییر ناپذیر است اخبار و نفی است خبر از این است که فطرت را نمی شود تغییر داد.

جواب اول این است که ممکن است بگوییم « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » نفی در مقابل نهی است و اخبار در مقام انشاء است و آن وقت تعارض مرتفع می شود برای اینکه آن می گوید که نباید شما خلقت و فطرت را تغییر دهید نه اینکه تغییر نمی پذیرد اینجا شیطان در این آیه سوره نساء می گوید که شیطان آدمیان را به تغییر خلقت و فطرت دارد چون شیطان این کار را می کند آنجا نهی کرده است این یک جواب است که لَا تَبْدِيلَ را نهی می گیریم و با « وَ لَا أَمْرَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ » تضادی ندارد مثل آن لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ است که ممکن است بگوییم لَا اِكْرَاهَ نهی از اِكْرَاهَ می کند اینجا ممکن است این را بگوییم اگر این را بگوییم این دو با هم سازگار هستند.

وجه دوم: « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » در مقام نهی

ولی ممکن است احتمال دیگری بگیریم که « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » نفی در مقام نهی است جمله خبری در مقابل انشاء است « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » یعنی نباید خلق خدا و خلقت و فطرت الهی را تغییر دهیم باید ملتزم به راه راستی باشید که فطرت شما اقتضا می کند.

جواب دوم این است که این احتمال را نپذیریم که ظاهرش هم این نیست ظاهر اولیه اش « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » نفی است یعنی می گوید این خلق و فطرت تغییر پذیر نیست آن وقت آن اشکال تقویت می شود که « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » نفی است و اخبار است ولی شیطان می گوید من اینها را و می دارم که تغییر دهند. آنچه که شیطان به آن امر می کند امر عملی و ممکن است که او می آید امرش می کند در حالیکه « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » می گوید این امکان ندارد.

جمع بندی (نظر آقای اعرافی)

اگر آن احتمال اول را بگیریم جواب اول کافی نیست جواب دومی باید داد. جواب دومش این است که در آنجا تبدیل آمده اینجا تغییر آمده مقصود این است که آنچه که می گوید « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » یعنی کسی بخواهد بیاید ریشه فطرت را از دل یک انسانی بر کند ریشه درختی را از بن بر کند و فطرت را از دل و صمیم دل و قلب و روح کسی بر کند این امکان ندارد. آن فطرت قابل اینک نفی شود با فرض اینکه انسان است هر چه هم کافر و مرتد و گناهکار باشد باز نمی شود آن را از ریشه بر کند. این « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » یعنی از ریشه بر کردن این فطرت میسر نیست مادامی که انسانی انسان است. مثل اینکه انسانی انسان باشد ولی هیچ آگاهی نداشته باشد آن دیگر انسان نیست وقتی هیچ آگاهی نداشته باشد. این گرایش و فطرت در آن نباشد این « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ». نمی شود قضیه مادام است مادامی که انسان انسان است نمی تواند بی فطرت توحید باشد. این تبدیل لخلق الله این

را می گوید. « وَ لَا مُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » آن تغییرات روبنایی تر در اقتضائات فطرت است یعنی شیطان کاری می کند که افراد فطرتشان را بپوشانند و ملتزم به لوازم فطرت نشوند و آنها را به غفلت ببرد. آن روایتی هم که نقل شده که کل مولود یولد علی الفطرة الا أن ابواه یهودان أو ینصران آن هم همین است. می گوید یولد علی الفطرة است و یهودی یا نصرانی که می شود و خلاف که می رود نه اینکه اصل فطرت گم شود ولی راهش را گم کرده نه اینکه از اصل آن را بر کند. این هم جواب دوم می شود که جمع این دو به این است که آنجا فرموده است لا تبدیل یعنی از اساس نمی شود کسی انسانی باشد بی فطرت خداخواهی و خدا جوئی و توحید و اینها، اینکه می گوید لیغیرن خلق الله یعنی نمی گذارد خوب آن فطرت کارکرد خودش را داشته باشد. گرد و غباری بر روی آن می پوشانند و ضعیفش می کند یا به راه منحرفی آن را هدایت می کند ولی اصلش تغییر پذیر نیست. به این شکل باشد قابل جمع می شود. آن بحثهای اجتماعی و اینها است إن الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم. افراد خودشان گناه می کنند و خدا آنها را تباه می کند آن یک بحث اجتماعی است.

عدم تبدیل در اساس « خَلْقَ اللَّهِ »

با این احتمال دوم این مسأله و آن آیه با این آیه قابل جمع می شود. آن تبدیل در اساس و بنیان است که یک تغییر زیر بنایی عمیق است که می گوید آن شدنی نیست اما این می گوید که لیغیرن خلق الله در یک سطوح دیگر شیطان تصرف می کند که اینها جابجا شوند. به این ترتیب اگر احتمال دوم را بپذیریم این مشکلی ایجاد نمی کند و قابل جمع است.

جمع بندی

این دو احتمالی است که تا اینجا گفته شده و بنا بر احتمال اول اطلاق است و دلیل بر بحث ما می شود بنا بر احتمال دوم آیه مخصوص تغییراتی است که در اعتقادات و افعال مربوط به فطرت ایجاد می شود آنچه که فطرت اقتضا می کند اگر کسی تغییری در آن دهد همان وسوسه شیطانی است و حرام است و این ربطی به اینکه کسی ناخنش را بگیرد و معدنی استخراج کند و مویش را کوتاه و بلند بلند و چیزهایی که در حال طبیعی شخص تغییراتی دهد آن را نمی گیرد. این دو احتمالی است که اینجا گفته شده و مطرح است. موضوعی که من می خواستم اینجا طرح کنم و بعد از تقریر اینکه احتمال اول را نمی توانیم بپذیریم و باید به سمت احتمال دوم بیایم این است این دو احتمال حداکثری بود و یک حداقلی بود. چیزی که من می خواستم اینجا طرح کنم این است که آیا راه ما منحصر بین این دو احتمال است یعنی یا بگوییم « وَ لَا مُرَنَّهُمْ فَلْيُغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ » خلق و تغییر هر دو مطلق است هر خلقت الهی و هر نوع تغییری در آن مقصود از آیه است که این یک دائره خیلی وسیع دارد و لا یمکن الالتزام به. هیچ فقیه و انسانی نمی تواند مستلزم به این شود که هر تغییری در هر گوشه ای از خلقت امر

شیطانی است این نمی شود بنابراین ما می آییم از آن عبور می کنیم و به احتمال دوم می آییم و می گوئیم خلق الله همان فطرت است و تغییر در فطرت هم تغییر روبنایی و آن شکلی است نه آن تبدیلی که بخواهد اساسش را برکند.

وجه سوم: « لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ » در حدود شرع

این یک احتمال است آیا امر ما دائر در بین صد و یک است یعنی یا اطلاق و شمول است که لا یمکن الالتزام به. یا اینکه نه « وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ » همان تغییراتی که در فطرت آدمیان ایجاد می شود فطرت خدا خواهی و توحید جویی انسان ایجاد می شود آن تغییر مقصود است که احتمال دوم بود. که البته این درست است ولی آیا منحصر به این است یا اینکه می شود در یک شمول دیگری این آیه را بپذیریم و در واقع آیه را احتمال سومی مطرح کنیم که آن احتمال سوم این است که این آیه در حقیقت اشاره به تغییراتی در خلقت دارد که شرع آن را منع کرده این مستقیم در مقام این نیست که بخواهد تغییر در خلقت را بگوید درست است یا درست نیست این آیه در مقام این است که شیطان آدمیان را به تغییرات نادرست در خلقت و می دارد این تغییرات نادرست در خلقت نمی گوید هر تغییری در خلقت نادرست است. « فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ » یعنی تغییراتی که به طور نادرست در خلقت ایجاد می شود خلق الله هم اطلاق دارد همه عالم خلق خدا می شود تا آنجایی که تغییر پذیر است و با اراده انسانی می شود آن را تغییر داد در آیه مقصود است منتهی این تغییر یک تغییر خاص نیست یک تغییر مذموم است یعنی ما فقط با یک قیدی که به تغییر بنزیم اطلاق بقیه سر جایش محفوظ است. وجهی ندارد که به خاطر اینکه لا یمکن الالتزام به اطلاق آیه.

مفهوم « لَيَغْيِرَنَّ »

پس ما بگوئیم آیه فقط فطرت است می گوئیم چون التزام به اطلاق در آیه درست نیست ما قیدی در تغییر می زنیم و می گوئیم تغییرات غیر مطلوب عند الشرع، تغییری که در نزد شرع مطلوب نیست. تغییری که عقلانی و دینی در خلقت نیست. خلقت که عام است و فطرت و موجودات و جهان طبیعت همه را می گیرد. این لیغیرن هم تغییر مذموم است این آیه در مقامی نیست که چه تغییری مذموم است چه تغییری مذموم نیست این آیه می گوید تغییر مذموم عقلی یا شرعی امر شیطانی است اصلاً آیه کار به اینکه این تغییر درست است یا آن تغییر درست نیست ندارد می گوید آن تغییری که مذموم است من آن را منع می کنم. شیطان شما را به آن و می دارد. شیطان می گوید من آنها را به سمت تغییر خلقت می برم چه تغییری؟ یک قید به آن می زنیم که تغییری که مذموم است عقلاً یا شرعاً، تغییر مذموم عند العقل یا عند الشرع آن مأمور به شیطان است آن وقت از این آیه ما نمی توانیم فقهی کنیم که کدام تغییر مذموم است کدام مذموم نیست.

آیه در مقام این نیست با این قیدی که می‌گوییم. در مقام بیان این نیست. ما می‌گوییم این آیه در مقام بیان حکم و امثال اینها نیست این آیه می‌گوید شیطان می‌گوید من آنها را وامی‌دارم به آن تغییراتی که در خلقت ناپسند است یعنی مقام مقام این است و شیطان انسانها را به یک امر ناپسندی وا می‌دارد آن امر ناپسند این قید ارتکازی است که در این آیه وجود دارد چون می‌دانیم مطلق تغییر ناپسند نیست می‌گوییم مقصود از تغییر در اینجا تغییر ناپسند است.

تغییر ناپسند عقلاً و شرعاً

اما اینکه تغییر ناپسند چیست؟ تعیین موضوعش کار به این آیه ندارد باید ببینیم رجوع به عقل یا شرع کنیم این را بگوییم آیه جور می‌شود برای اینکه در روایات این آیه تطبیق داده شده بر اخصاء یعنی اخته کردن یا بعضی تصرفات این شکلی در موجودات عالم، از آن طرف هم شما می‌گویید این آیه فقط فطرت را می‌گوید می‌گوییم این فقط فطرت را نمی‌گوید. هر تغییر ناپسندی عند العقل یا با تکمیل آن عند الشرع این مورد امر شیطان است آیه این را می‌گوییم. آیه آن وقت می‌گوید هیچ حکمی و اطلاق حکمی و بیان فقهی در این آیه نیست.

آیه یک چیز کلیمی گوید که یکی از کارهای شیطان آنجا دارد که لأضلنهم. آنها را گمراه می‌کنم مقصود از گمراهی چیست؟ گمراهی یک ملاک‌هایی دارد عقل و شرع می‌گویند این راه درست است شیطان می‌گوید آنها را گمراه می‌کنم از آیه نمی‌شود بفهمیم گمراهی چیست یا برانگیزم که آرزو در آنجا آرزوهای مذموم است و الا آرزوهای الهی و معنوی مقصود نیست اینجا هم که می‌گوید لیغیرن خلق الله یعنی آنها را وا می‌دارم به تغییرات ناپسند در خلقت.

جمع بندی

پس خلق الله اینجا مطلق است. و به خلق الله هیچ قیدی نمی‌زنیم همان اطلاق را می‌گیریم. تغییر را می‌گوییم که یک قیدی به آن قیدی می‌زنیم احتمال سوم این است که می‌گوییم خلق الله به اطلاقه محفوظ است هم فطرت را می‌گیرد هم طبیعت و عالم و جهان هستی را می‌گیرد همه پدیده‌های عالم یک خلقت طبیعی دارد منتهی هر تغییری اطلاق یغیرن را ما قبول نداریم می‌گوییم یغیرن یعنی تغییر ناپسند. این مناسبات حکم و موضوع در دعوت شیطان با توجه به اینکه می‌دانیم که هر تغییری ناپسند نیست می‌گوییم یک نوعی از تغییرات که ناپسند است یا عقل می‌گوید ناپسند است یا شرع آن را تکمیل کرده می‌گوید این تغییرات ناپسند است. آن وقت این آیه تغییر مثلاً در طبیعت را در آنجایی که محیط زیست را به هم بزند و انسانها را مریض کند و نظم عالم را به هم بریزد آن هم چون تغییر ناپسند است جزء وسوسه‌های شیطانی می‌شود. این آیه تعیین مصداق نمی‌کند که هر تغییری بلکه تغییر ناپسند را می‌گوید تغییر ناپسند مثلاً اقدامی کند که به کسی ضرر بزند و خلاف موازین عقلی و شرعی باشد. به نظر می‌آید احتمال سوم جورتر است یعنی ما بیایم بگوییم که لآمرنهم لیغیرن خلق الله فقط فطرت را می‌گیرد

این خیلی درست نیست باید بگوییم که تغییراتی که ناپسند است و در هر گوشه ای از خلقت طبیعی و وضع طبیعی اگر تغییر ناپسندی بخواهد ایجاد کند و سوسه شیطان است اما چه پسندیده است چه ناپسند است باید برویم سراغ ادله یا عقل واضح یا شرع ، احتمال سوم به نظرم می آید این را باید گفت و این در فهم آیه جورتر است. و البته این آیه یک چیز فقهی ندارد. یعنی آیه بار فقهی ندارد بلکه به معنای بحث شناخت شیطان و توجه به احتمال جورتر است نه اطلاق آنطور می گوییم و بی خودی دست از اطلاق بر نمی داریم حداقلش این است که یک قیدی به یغیرن بزنیم و البته بیان فقهی نیست. یعنی می گوید خلق مطلق است یغیرن مقید است ما می گوییم این همه خلقت را می گیرد و به تغییر یک قیدی می خورد. ما نکته تازه ای از نظر فقهی نمی توانیم از آیه استفاده کنیم. تأکیدش مهم است ولی هیچ حکمی به ما نمی دهد حکم را باید از جاهای دیگر بگیریم. حکم کلی نیست تأکید بر چیزهایی است که گفته شده است. آن آیه همین است آنجا ما بحث را نهایی نکردیم. آنجا هم فطر الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله را اگر نهی بگیریم آن هم عین همین می شود نباید خلق خدا را تغییر داد و اطلاقش هم می شود گرفت.

گفتیم که دو احتمال است ظاهر اولیه اش نفی و اخبار است ولی احتمال دارد که اخبار در مقام انشاء باشد ما هر دو احتمال را می گوییم ما همراه شما هستیم که می گوییم ظاهر اولیه اش نفی است ولی نفی در مقام انشاء هم داریم. می گوییم اگر نهی بگیریم بعید نیست که لا تبدیل لخلق الله هم اطلاق داشته باشد منتهی آن هم عین همین جا می شود نباید خلق الهی را تغییر داد منتهی چه تغییری ؟ تغییر ناپسند. در عین حال ممکن است لا تبدیل لخلق الله یک قاعده کلی باشد که وسط این آیه آمده به منزله تعلیل است که نباید در خلقت تغییر ایجاد کرد. اگر کسی گفت این نفی در مقام نهی است می گوییم اطلاق دارد مثل لا یغیر لخلق الله است. از جمله منطبق بر مورد هم می شود ولی اگر کسی گفت لا تبدیل نفی است که ظاهرش هم این است اخبار در مقام انشاء قرینه ای می خواهد نفی هم باشد باز هم آن را دو جور می توانیم بگیریم که خلق خدا تغییر پذیر نیست بتوانیم بگوییم مطلق است و هر خلقی را می گوید یا نه فقط فرت را می دارد.

عدم اطلاق آیه بر حرمت حلق لویه

اما آنچه که ما در جمع بندی می خواهیم عرض کنیم این است که فتحسن من جمیع ما ذکرنا این است که اطلاقی در این آیه که شود به آن تمسک کرد برای اینکه ریش تراشیدن و حلق لویه حرام است در این آیه نیست منتهی یا کسی می گوید که فقط مقصود فطرت است یا بیان سومی که عرض کردیم که خلق هم اطلاق دارد این تغییر یک تغییر ویژه ای است ولی به هر حال به درد بحث ما نمی خورد در بحث ما به این آیه شریفه نمی شود تمسک کرد. وصل الله علی محمد وآله الطاهیرین